

روش‌شناسی استنباط حکم شرعی

m.kh47@yahoo.com

مهدی خطیبی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۲ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۳۰

چکیده

بدون شک در هر علمی بر اساس روشی خاص به بررسی مسائل آن علم پرداخته می‌شود. بررسی روش تحقیق در مسائل هر علم، تحت عنوان روش‌شناسی آن علم قرار می‌گیرد و بر اساس اصطلاحات رایج در فلسفه علم، دانش درجه دو شمرده می‌شود. نگاه روش‌شناسانه به هر علمی نقاط ضعف و قوت آن علم را آشکار می‌کند و به رشد و بالندگی آن کمک می‌کند. دانش فقه نیز از این قاعده مستثنا نیست و نگاه نقادانه به روش به کار رفته در بررسی مسائل آن می‌تواند سطح دانش فقه را ارتقا بخشد. روش به کار رفته در تحقیقات فقهی روش اجتهادی نامیده شده است. کاربست روش اجتهادی، با اینکه سابقه‌ای هزار و دویست ساله دارد، کمتر با نگاه درجه دوم ارزیابی شده است. تحقیق حاضر به روش تحلیل - توصیفی و با نگاه درجه دوم به ارزیابی روش استنباط فقهی پرداخته و آن را در سه بخش سامان داده است؛ در بخش نخست به دانش‌های مقدماتی استنباط اشاره شده؛ در بخش دوم به بحث درباره منابع استنباط پرداخته و در بخش سوم مراحل استنباط ذکر شده است.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، روش استنباط، روش اجتهادی، اجتهاد، استنباط فقهی.

بر اساس آیه اکمال دین و اتمام نعمت (مائده: ۳)، اسلام دینی کامل و جامع است و برای سعادت دنیا و آخرت بشر برنامه دارد. این برنامه‌ها در نقل اکبر و نقل اصغر به ودیعه نهاده شده است. حضور ثقل اصغر به عنوان مبینان شریعت، شرط اساسی دستیابی به حقیقت دین و اجرای آن در جامعه است؛ اما امروزه به دلیل بروز غیبت کبری، دسترسی به دین واقعی با دشواری مواجه شده است و چاره‌ای جز مراجعه به کتاب الهی و میراث مکتوب به‌جا مانده از پیامبر اسلام ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ وجود ندارد. گستردگی معارف کتاب و سنت، دوری از عصر نزول قرآن و عصر صدور روایت، وجود اخبار جعلی در بین روایات، مطرح شدن موضوعات جدید، و مسائلی از این دست، باعث شده است که استخراج معارف صحیح از کتاب و سنت به فرایندی تخصصی تبدیل شود که آن را «استنباط» می‌گویند. زمخشری، از مفسرین طراز اول عامه و از صاحب‌نظران در علم لغت، در تفسیر این واژه قرآنی (نساء: ۸۳) می‌گوید: «بتبأی است که در ابتدای حفر چاه خارج می‌شود و استنباط نیز به معنای استخراج است؛ اما بعداً استعاره شده برای مفاهیم و تدابیری که انسان به کمک ذهنش در امور مشکل و مهم استخراج می‌کند» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۴۱)؛ بنابراین، اطلاق واژه «استنباط» به تحقیقات مربوط به حوزه علوم نقلی اسلام، به نوعی منعکس کننده دشواری تحقیق و نظری بودن آن است.

برای استنباط، دست کم دو روش وجود دارد: یکی روش اخباری‌ها؛ و دیگری روش اصولی‌ها. روش اخباری‌ها امروزه تقریباً کنار گذاشته شده است و طرفداری ندارد. در این روش بر محوریت نصوص شرعی بسیار تأکید شده است و از استنباط حکم شرعی با تکیه بر قواعد اصولی، تا حد امکان پرهیز می‌گردد (رک: علی پور، ۱۳۸۶، ص ۲۰۰). اما روش اصولی‌ها که به «روش اجتهادی» معروف است، در استنباط احکام شرعی و حتی استنباط سایر معارف از منابع اسلامی، هنوز هم مورد استقبال فقها و عموم پژوهشگران است و به تعبیری، یکه‌تاز عرصه پژوهش در علوم نقلی اسلام است. محقق خراسانی در تعریف اجتهاد می‌گوید: «اجتهاد در لغت به معنای تحمل سختی، و در اصطلاح همان گونه که حاجبی و علامه گفته‌اند، به معنای بذل توان برای تحصیل ظن به حکم شرعی است. البته برخی دیگر در تعریف آن گفته‌اند: اجتهاد ملکه‌ای است که با آن توان استنباط حکم شرعی فرعی از ادله حاصل می‌شود» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۴۶۳). البته این تعریف، همچون تعاریف بسیاری دیگر از فقها، ناظر به استنباط فقهی، و به تعبیری جامع افراد نیست. علت گرایش به این تعاریف محدود، کاربرد وسیع روش اجتهادی در استنباط فقهی است؛ علاوه بر آنکه، این تعاریف در کتاب اجتهاد و تقلید - که خود یک بحث فقهی است - مطرح شده است. شاید همین مناسبت، در محدود ساختن تعریف اجتهاد به مسائل فقهی بی‌تأثیر نبوده باشد. از این رو، برخی از محققین با یک نگاه عام، اجتهاد را چنین تعریف کرده‌اند:

اجتهاد دینی اصطلاحاً عبارت است از کوشش علمی بر اساس منابع معتبر به واسطه ابزار و عناصر لازم برای تفهیم، اکتشاف و استخراج مطلق آموزه‌های دین، به گونه‌ای که از اعتبار (حجیت یا صرفاً منجزیت و معذرت) برخوردار باشد (حسنی و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۱۴).

ظاهراً این تعریف نیز عام است و مانع اغیار نیست؛ چرا که معارف دینی کشف شده از تحلیل‌های عقلی و فلسفی محض، مثل مباحث الهیات بالمعنی الاخص در فلسفه، اگرچه در زمره معارف دینی قرار می‌گیرند، اما فرایند دستیابی به آن را استنباط نمی‌گویند. به نظر می‌رسد واژه استنباط، اختصاص به معارف نقلی دارد و شامل معارف کشف شده با روش عقلی نمی‌شود. فقط استدلال فقهی مبتنی بر مستقالات عقلیه راه، به‌رغم استقلال کامل از معارف نقلی، از آن جهت که متکفل بیان حکم شرعی است، استطراداً زیرمجموعه استنباط تلقی می‌کند.

اگرچه کتب فقهی مملو از استنباط فقهی به روش اجتهادی است، اما روش استنباط با نگاه درجه دوم چندان مورد توجه قرار نگرفته است. برخی به خطا اصول فقه را روش‌شناسی استنباط فقهی یا روش‌شناسی اجتهاد معرفی می‌کنند؛ در حالی که اصول فقه، یا به تعبیر دقیق‌تر، اصول استنباط، تنها متصدی تبیین قواعد مورد نیاز استنباط است؛ اما روش استنباط و مراحل دستیابی به حکم شرعی با استفاده از منابع موجود را تبیین نمی‌کند.

۱. پیشینه تحقیق

در آثار مکتوب فقهی و اصولی، اثر قابل توجهی درباره آموزش روش استنباط فقهی به چشم نمی‌خورد. البته برخی از مباحث که به‌نوعی با روش‌شناسی مرتبط است، در مباحث فقهی مطرح شده؛ مثلاً شرایط اجتهاد - که بخشی از مباحث روش‌شناسی است - در کتاب اجتهاد و تقلید و همچنین در کتاب القضا (بحث شرایط قاضی) مطرح شده است؛ اما هرگز شباهتی به یک تحقیق روش‌شناسانه ندارد. تنها اثری که در این زمینه مشاهده شد، یک رساله از محقق ثانی و چند مقاله از محققین معاصر است که در ادامه به گزارش مختصری از محتوای آنها می‌پردازیم.

محقق ثانی (۱۴۰۹) در رساله‌ای با عنوان «طریق استنباط الاحکام» که در پاسخ به سؤال دو تن از شاگردانش درباره کیفیت استنباط حکم در مسائل مستحدثه نوشته شده است، با محور قرار دادن ادله اربعه راه ورود به هر یک را به اختصار توضیح می‌دهد و به هنگام تشریح روش، بارها از عبارت «سمعنا مشافهة» استفاده می‌کند؛ یعنی این روش در کتاب‌ها نگاهشته نشده و ما به صورت شفاهی از اساتید شنیده‌ایم. تحقیق یادشده، علاوه بر آنکه بسیار مختصر است، به لحاظ محتوایی نیز دچار اضطراب است و در موارد متعددی رشته کلام به سمت مباحث رایج علم اصول منحرف گردیده است.

سیدحمیدرضا حسنی و مهدی علی‌پور (۱۳۸۶) در مقاله «روش‌شناسی اجتهاد و اعتبارسنجی معرفتی آن» با مفروض داشتن امکان و ضرورت تولید علم دینی به روش اجتهادی، به تبیین و تحلیل چستی روش اجتهادی پرداخته‌اند. به اعتقاد ایشان، روش اجتهادی تنها روش کامیاب و موجه در تولید علوم انسانی اسلامی است. آنها کوشیده‌اند تا اجتهاد را از جهت روش‌شناختی، تحقیق و کاوش کنند و ارزش معرفت‌شناختی فرآورده‌های حاصل از روش اجتهادی را مورد سنجش قرار دهند.

مبلغی (۱۳۷۸) پیش‌نیازهای اجتهاد از نگاه امام خمینی علیه السلام را به بحث گذاشته است. وی در ابتدا این پیش‌نیازها را به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱. پیش‌نیازهای شناخت مصادر و منابع حکم؛ ۲. پیش‌نیازهای شناخت چگونگی دستیابی به حکم از منابع؛ ۳. پیش‌نیازهای شناخت موضوع؛ سپس اعلام می‌دارد که قصد دارد فقط بخش نخست راه، آن هم با عنایت به آثار امام خمینی علیه السلام به بحث بگذارد.

۲. ساختار روش‌شناسی استنباط حکم فقهی

در یک نگاه کلی می‌توان ساختار روش‌شناسی استنباط فقهی را به سه بخش تقسیم کرد: بخش اول مربوط به مقدمات استنباط حکم شرعی است؛ بخش دوم مربوط به منابع آن، و بخش سوم شامل مراحل استنباط است. مقدمات استنباط، از سنخ علوم‌ماند و مستنبط باید آن را تحصیل کند؛ وگرنه امکان استنباط برایش فراهم نخواهد بود. بعد از تحصیل مقدمات، به سراغ منابع می‌رود و سپس بر اساس مراحل تعریف شده به استنباط می‌پردازد.

۱-۲. دانش‌های مقدماتی برای استنباط حکم شرعی

شهید ثانی در شرح لمعه، علم اصول، کلام، صرف، نحو، لغت و منطق را به‌عنوان مقدمات اجتهاد بر شمرده (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۶۲) و در رساله دیگری علم رجال، حدیث و تفسیر را نیز بدان‌ها افزوده است (همان، ۱۴۲۱، ص ۷۸۳). برخی نیز علم بدیع و معانی بیان را جزء مقدمات اجتهاد شمرده‌اند. به جز این، امور دیگری به‌عنوان مقدمه اجتهاد شمرده شده‌اند که چندان سختی با مقدمات پیش‌گفته ندارند؛ از جمله این امور می‌توان به تمرین استنباط (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ص ۹۹)، فحص از اجماع و به‌طور کلی فحص از کلامات فقها (همان)، به‌کارگیری فهم عرفی (همان، ص ۹۶) و تمییز عرف عام و خاص (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۳۶) اشاره نمود.

در کتب فقهی و اصولی رایج، هیچ‌گونه دسته‌بندی برای مقدمات و شروط استنباط ذکر نشده است؛ اما با دقت در ویژگی‌های هر یک از شروط و مقدمات مزبور می‌توان آنها را در سه دسته جای داد:

دسته اول: مقدماتی که از سنخ فنون علمی‌اند و پژوهشگر باید قواعد آن فنون را بیاموزد و بتواند در عمل به کار گیرد. اصول فقه، رجال، صرف، نحو، منطق، تفسیر، معانی بیان و بدیع، جزء این دسته‌اند. برای مثال، اگر کسی قواعد صرف و نحو را بداند، اما نتواند در مقام عمل با استفاده از آن قواعد یک عبارت را تجزیه و ترکیب کند، این شخص نمی‌تواند استنباط صحیحی از کتاب و سنت داشته باشد. همچنین اگر کسی به قواعد اصول استنباط واقف باشد، اما نتواند آنها را در مقام عمل به کار برد، نمی‌تواند استنباط کند. این دسته از مقدمات، مهارتی‌اند و با تمرین و ممارست تقویت می‌شوند. امام خمینی علیه السلام بعد از اینکه یکی از شروط اجتهاد را تمرین ارجاع فروع به اصول می‌کند، می‌گوید: «فان الاجتهاد من العلوم العملیه و للعمل فیه دخاله تامه کما لا یخفی» (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ص ۹۹). سراینکه شهید ثانی بعد از ذکر مقدمات اجتهاد، داشتن قوه اجتهاد را شرط استنباط می‌شمرد، ناظر به همین نکته

است (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۶۶) و به همین دلیل مرحوم آخوند خراسانی برخلاف مشهور اصولیین، اصول فقه را صنعت و فن می‌داند، نه علم (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۹).

دسته دوم: مقدماتی که صرفاً جنبه یادگیری دارند و جزء علوم مهارتی نیستند. کلام و درایه جزء این دسته‌اند. اگرچه کلام یک علم استدلالی و دارای جایگاه بلندی است، اما صرفاً بخشی از آن مبانی استنباط محسوب می‌شود. این مبانی جنبه عملی و مهارتی ندارند و صرفاً دانستی‌اند. البته اینکه این مبانی حتماً باید توسط خود مستنبط با استدلال ثابت شوند یا تقلید در آن کفایت می‌کند، در جای خود بحث می‌شود. در درایه نیز، اگرچه روایات و احادیث به اقسامی چون صحیح، موثق، حسن، ضعیف، مرسل، مسند، منقطع، مرفوعه و... دسته‌بندی می‌شوند، اما همگی در حد تعریف رها شده، تعیین اینکه کدام حدیث صحیح و کدام ضعیف است، به علم رجال سپرده می‌شود. از همین رو، علم رجال جزء علوم مهارتی شمرده شده است.

دسته سوم: شروطی که حین استنباط، لازم است مورد توجه قرار گیرند تا استنباط، سلیم از خطا باشد. از جمله مثال‌های این دسته می‌توان به لغت، تمرین استنباط، فحص از اجماع و به صورت کلی، فحص از کلامات فقهی، به‌کارگیری فهم عرفی، تمییز بین عرف عام و خاص، و لحاظ نکات آسیب‌شناسی استنباط اشاره نمود. این دسته را نمی‌توان از مقدمات استنباط برشمرد؛ اگرچه استنباط بدان متوقف است. بهتر آن است که در مقام بحث از روش تحقیق مطرح شوند؛ چه آنکه اقتضای تحقیق روشمند و اصولی، رعایت نکات یادشده است. در این مجال، به توضیح مختصر مقدمات دسته اول و دوم می‌پردازیم.

۱-۱-۲. علم اصول

از جمله دانش‌های مقدماتی برای استنباط حکم شرعی، علم اصول است. در یک تقسیم‌بندی کلی، محتوای علم اصول به مباحث الفاظ و مباحث حجت و اصول عملیه تقسیم می‌شود. در بخش نخست، بیشتر قواعد فهم متن، یا به عبارت دقیق‌تر، قواعد فهم سخن اعم از گفتاری و نوشتاری به بحث گذاشته می‌شود. در مباحث حجت، تعیین ادله قابل استناد در فرایند استنباط و مشخص کردن شرایط آنها دنبال می‌شود. اصول عملیه نیز زیرمجموعه مباحث حجت، محسوب می‌شود؛ با این تفاوت که در مباحث حجت، ما به دنبال ادله‌ای برای کشف واقع هستیم؛ اما در اصول عملیه به دنبال رفع تحیر از مکلف در مقام عمل هستیم؛ بدون آنکه نظری به کشف واقع داشته باشیم. بخشی از دانش اصول نیز به تعارض ادله اختصاص دارد و در آن، مباحث تعادل و تراجیح مطرح می‌شود. لازم به ذکر است، اخباری‌ها نیز اگرچه مخالف روش اصولی‌هایند، با این حال، در مقام استنباط از این قواعد برای فهم کلام شارع استفاده می‌کنند. بنابراین انکار آنها بیشتر ناظر بر محوریت دانش اصول در فرایند استنباط است. آنها معتقدند که محور استنباط، آیات و روایات است و نمی‌توان از طریق تحلیل اصولی، مسائل احکام شرعی را استنباط کرد.

۲-۱-۲. رجال

علم رجال از پیش‌نیازهای استنباط است که به جرح و تعدیل روایان احادیث می‌پردازد و به مناسبت، از دین و مذهب، آثار علمی، زمان حیات و معاصرت آنها با معصوم نیز بحث می‌کند. از آنجا که یکی از منابع عمده در استنباط احکام، احادیث نبوی و روایات ائمه معصومان علیهم‌السلام است و این احادیث و روایات توسط واسطه‌هایی به ما رسیده‌اند و از سوی دیگر، روایات مجعول قابل توجهی در بین روایات مأثوره گنجانده شده، لذا بسیار مهم است که این وسایط شناسایی شوند تا بدین وسیله در حد امکان، از ورود روایات مجعول به فرایند استنباط جلوگیری شود. درباره اعتبارسنجی روایات، سه دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: همه روایات یا دست کم روایات کتب اربعه، مقطوع‌الصدور است. این دیدگاه مورد پذیرش اخباری‌هاست، اما در بین اصولیین جایگاهی ندارد (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ص ۹۸).
دیدگاه دوم: روایاتی که روایتش موثق‌اند و روایات ضعیفی که مشهور بدان عمل کرده‌اند، معتبرند. اکثر اصولیین این دیدگاه را پذیرفته‌اند؛

دیدگاه سوم: فقط روایاتی که روایتش موثق‌اند، اعتبار دارند و شهرت فتوایی نمی‌تواند جابر ضعف سند باشد. محقق خوبی این دیدگاه را پذیرفته است (خویی، ۱۴۱۸، ص ۲۶).
طبق دیدگاه دوم و سوم، علم رجال از علوم مقدماتی استنباط است. در دیدگاه دوم، بعد از آنکه قرائتی بر موثوق‌الصدور بودن روایت یافت نشد - مثل اینکه عمل مشهور بدان احراز نشد - روایت به لحاظ سند و روایان حدیث بررسی می‌شود تا اگر روایتش ثقه بودند، در مسیر استنباط مورد استفاده قرار گیرد.
طبق دیدگاه سوم نیز تمامی روایات، چه مشهور به آن عمل کرده و چه از آن اعراض نموده باشند، نیاز به بررسی سندی دارد؛ از این‌رو، احتیاج به علم رجال شدیدتر است.

در اینکه مستنبط باید در مبانی رجال صاحب‌نظر باشد یا می‌تواند مقلد باشد، اندکی ابهام وجود دارد. امام خمینی علیه‌السلام در این باره می‌گوید: «و منها علم الرجال بمقدار یتحتاج إلیه فی تشخیص الروایات و لو بالمراجعة إلی الکتب المعدة له حال الاستنباط» (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ص ۹۸) ظاهر این عبارت، کفایت تقلید در مباحث رجالی است. واقعیت این است که اگر بخواهیم به شهادت رجالیین متقدم، مثل نجاشی و شیخ تکیه کنیم، چاره‌ای جز تقلید نیست؛ اما اگر مبانی تجمیع قرائن در اثبات وثاقت را بپذیریم، تجمیع قرائن از نگاه مستنبط معتبر است و او نمی‌تواند به تجمیع قرائن دیگری بسنده کند. این مسئله در مورد اصحاب اجماع، رجال تفسیر قمی و کامل الزیارات، توثیق عام مفید، و شهادت کلینی و ترضی صدوق نیز جاری است. بنابراین بعید نیست اجتهاد در رجال، از شرایط استنباط باشد.

۲-۱-۳. ادبیات عرب

با توجه به آنکه اصلی‌ترین منابع استنباط، یعنی کتاب و سنت به زبان عربی صادر شده‌اند و همچنین کتب فقهی

که نوعاً منبع اجماع منقول و محصل هستند، به زبان عربی نگاشته شده‌اند، از این رو، بسیاری از فقها از لزوم آشنایی با زبان عربی به‌عنوان شرطی برای استنباط حکم شرعی سخن به میان آورده‌اند. امام خمینی رحمته الله علیه می‌گوید:

«العلم بفنون العلوم العربية بمقدار يحتاج إليه في فهم الكتاب و السنة، فكثيرا ما يقع المحصل في خلاف الواقع لأجل القصور في فهم اللغة و خصوصيات كلام العرب لدى المحاورات، فلا بد له من التدبر في محاورات أهل اللسان و تحصيل علم اللغة و سائر العلوم العربية بالمقدار المحتاج إليه» (همان، ص ۹۶).

این شرط حتی برای عرب زبان‌ها نیز لازم شمرده شده است. محقق خویی در این باره می‌گوید: «لا مناص من معرفة اللغة العربية في استنباطها منها حتى إذا كان المستنبط عربي اللسان لأن العربي لا يحيط بجميع اللغة العربية و إنما يعرف شطرا منها فلا بد في معرفة البقية من مراجعة اللغة» (خویی، ۱۴۱۸ ق، ص ۲۴) برخی علم معانی و بیان و حتی علم بدیع را از مقدمات اجتهاد شمرده‌اند؛ اما دقیقاً مشخص نکرده‌اند چه حدی از آنها مقدمه استنباط است. مرحوم وحید در این باره می‌گوید:

«و اعلم أيضا أن علم المعاني و البيان و البديع، و الحساب، و الهيئة، و الهندسة و الطب من مكملات الاجتهاد... ربما يحصل العلم من جهة الفصاحة و البلاغة بكون الكلام عن الإمام عليه السلام، فمن هذه الجهة ربما يكون لهما مدخلة في الاشتراط، بل البديع أيضا» (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵، ص ۳۴۱).

اگر چه برخی از لزوم اجتهاد در ادبیات عرب سخن به میان آورده‌اند، اما مشهور اصولیین چنین دیدگاهی ندارند (مبلغی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۳). البته این سؤال جای بررسی دارد که بین ادبیات عرب و رجال چه تفاوتی است که مشهور اجتهاد در ادبیات عرب را لازم نمی‌دانند، اما در مبانی رجال لازم می‌دانند.

۴-۱-۲. منطق

برخی از عالمان شیعه، نظیر اخباری‌ها و محقق خویی، و از اهل سنت ابن‌صلاح، نووی و ابن‌تیمیه، دانستن منطق را شرط استنباط نمی‌دانند (مبلغی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۲). محقق خویی در این باره می‌گوید:

«و أما علم المنطق فلا توقف للاجتهاد عليه أصلا، لأن المهم في المنطق انما هو بيان ماله دخالة في الاستنتاج ... مع أن الشروط التي لها دخل في الاستنتاج مما يعرفه كل عاقل حتى الصبيان، ... و الذي يوقفك على هذا ملاحظة أحوال الرواة و أصحاب الأئمة عليهم أفضل الصلاة لأنهم كانوا يستنبطون الأحكام الشرعية من الكتاب و السنة من غير أن يتعلموا علم المنطق و يطلعوا على مصطلحاته الحديثة» (خویی، ۱۴۱۸، ص ۲۵).

در مقابل، عده‌ای دیگر از عالمان شیعه، همچون علامه شهید ثانی و فاضل هندی، بر لزوم آگاهی از منطق و قواعد آن اصرار می‌ورزند (حلی، ۱۴۰۴، ص ۲۴۳؛ شهید ثانی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۷۸۴؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۲۵). به نظر می‌رسد بین این دو دیدگاه، نزاع صغروی برقرار است، نه نزاع کبروی؛ به عبارت دیگر، این دو گروه در

اصل لزوم آگاهی از قواعد منطق اختلافی ندارند؛ بلکه اختلاف دربارهٔ تعلم و یادگیری آن است. دستهٔ اول معتقد است که این قواعد ارتکازی است و نیاز به یادگیری ندارد. عبارت «أن الشروط التي لها دخل في الاستنتاج مما يعرفه كل عاقل حتى الصبيان» که از محقق خوبی نقل شد، گواه این ادعاست. در مقابل، قائلین به اشتراط نیز به اقل قواعد مورد نیاز اکتفاء کرده‌اند. امام خمینی ره در این باره می‌گوید:

«و منها تعلم المنطق بمقدار تشخيص الأقيسة و ترتيب الحدود و تنظيم الأشكال من الاقترانيات و غيرها و تمييز عقيمها من غيرها. و المباحث الرائجة منه في نوع المحاورات لثلا يقع في الخطاء لأجل إهمال بعض قواعده، و اما تفاصيل قواعده و دقائقه الغير الرائجة في لسان أهل المحاوره فليست لازمة لا يحتاج إليها في الاستنباط (موسوی خمینی، ۱۴۱۰، ص ۹۷).

کلام علامه، شهید ثانی و فاضل هندی دربارهٔ اشتراط آگاهی از منطق نیز قابل حمل بر همین دیدگاه است.

۵-۱-۲. سایر مقدمات

به جز موارد یاد شده، مقدمات دیگری نیز برای اجتهاد بیان شده است که برخی شروط علمی‌اند و برخی دیگر مربوط به عمل و به نوعی روش تحقیق‌اند، نه مقدمات اجتهاد. شهید ثانی به صورت کلی دانش تفسیر را یکی از شروط اجتهاد و استنباط ذکر می‌کند. شاید بتوان این کلی‌گویی را با کلامی از امام خمینی ره روشن نمود؛ آنجا که از «شناخت کتاب و سنت» به عنوان شرطی از شروط اجتهاد نام می‌برد و می‌گوید:

«منها و هو الأهم إلأزم معرفة الكتاب و السنة مما يحتاج إليه في الاستنباط و لو بالرجوع إليهما حال الاستنباط و الفحص عن معانيهما لغة و عرفاً و عن معارضتهما و القرائن الصارفة بقدر الإمكان و الوسع و عدم القصور فيه، و الرجوع إلى شأن نزول الآيات و كيفية استدلال الأئمة عليهم السلام بها» (همان، ص ۹۸).

بنابراین، فقط آن بخش از دانش تفسیر مقدمهٔ اجتهاد است که با استنباط در ارتباط بوده و در اصطلاح

مفسرین، آیات الاحکام نامیده می‌شود. دربارهٔ این مسئله در بحث منابع استنباط بیشتر بحث خواهیم کرد.

وحید بهبهانی علم کلام را هم از مقدمات استنباط شمرده (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵، ص ۳۳۶)؛ در مقابل، شهید ثانی در برخی آثارش از عدم توقف استنباط بر علم کلام سخن به میان آورده است (شهید ثانی، ۱۴۲۱، ص ۷۸۴). دقت در عبارات ایشان نشان می‌دهد منظور وحید صرفاً مسائلی از کلام است که جزء مبانی استنباط محسوب می‌شود و منظور شهید ثانی گویا فلسفه است. توضیح آنکه مرحوم وحید می‌گوید: «من الشرائط الكلام، لتوقفه على معرفة أصول الدين، و أن الحكيم لا يفعل القبيح، و لا يكلف ما لا يطاق، و أمثال ذلك بالدليل، و إلا لكان مقلداً» (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵، ص ۳۳۶). عبارت شهید در تشرح لمعه نیز به طور شفاف روشن می‌کند که منظور وی از کلام در کتاب رسائل، مباحث فلسفی است (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ص ۶۲).

علم درایه نیز از مقدمات استنباط شمرده شده است. در درایه، روایات را به اعتبارهای گوناگون تقسیم می‌کنند؛ مثلاً از حیث وثاقت و عدالت روای، به صحیح، حسن، موثق و ضعیف، و به لحاظ کامل بودن سلسله روایت تا معصوم، به مسند، مرسل، منقطع، مرفوع، موقوف و غیره تقسیم می‌کنند. البته مهم تشخیص روایت ضعیف و جداسازی آن از بقیه است؛ همچنین کشف اینکه روایت مسند است یا واسطه‌ای از آن افتاده و مثلاً مرسل است. این دو مطلب هم از علم رجال به دست می‌آید؛ چرا که در علم رجال، نه تنها به مسئله جرح و تعدیل روایت پرداخته شده، بلکه طبقات روایت نیز بیان گردیده است. به عبارت دیگر، در درایه گفته می‌شود حدیث صحیح چه حدیثی است یا حدیث منقطع به چه حدیثی گفته می‌شود؛ اما اینکه کدام حدیث صحیح است یا ضعیف و کدام مسند است و کدام مرسل، در علم رجال تعیین می‌شود. از همین رو، شهید ثانی درایه را صرفاً مشتمل بر اصطلاحات توقیفی می‌داند، نه مباحث علمی (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۶۴). بنابراین، توقف استنباط بر علم درایه چندان روشن نیست.

۲-۲. منابع استنباط حکم شرعی

مشهور فقهای شیعه و سنی، ادله اربعه، یعنی کتاب و سنت و عقل و اجماع را به عنوان منابع استنباط معرفی می‌کنند؛ اما شهید ثانی به کتاب و سنت و عقل اکتفا کرده است (همان، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۷۸۱) و در مقابل، به محقق حلی نسبت داده شده که ایشان استصحاب را منبع پنجم استنباط شمرده است (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۵۶). برخی از معاصرین، اصول عملیه و قواعد فقهی را به منابع استنباط افزوده‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷، ص ۱۵۹). برخی از اهل سنت قیاس، استحسان، سد ذرایع و مصالح مرسله را به این مجموعه اضافه کرده‌اند. این اختلاف دیدگاه‌ها گاهی از اختلاف مبانی ناشی می‌شود؛ مثلاً حذف اجماع از منابع - که شهید ثانی مطرح کرده - مبتنی بر دیدگاه امامیه درباره اجماع است که آن را زیرمجموعه سنت می‌داند و آنها که اجماع را مستقلاً ذکر کرده‌اند، به دلیل تحفظ در روایت مشهور بوده است (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۱۸۸)؛ همچنین نیارودن استصحاب یا اصول عملیه در شمار ادله بدان جهت است که نتایج حاصل از این اصول، حکم شرعی نیست؛ بلکه تعیین وظیفه مکلف در مقام عمل است. در هر صورت، به دلیل اینکه ادله اربعه به منابع استنباط مشهور شده‌اند، در این مجال به توضیح مختصری درباره آنها می‌پردازیم.

۱-۲-۲. کتاب

قرآن به لحاظ رتبه و جایگاه، اولین منبع استنباط احکام شرعی است. عموماً و اطلاقات قرآنی، نظیر آیه «ونزلنا علیک الکتب تبییناً لكل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین» (بر تو کتابی نازل کرده‌ایم که بیان‌کننده هر چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است. (نحل: ۸۹)) حاکی از این ویژگی است. همچنین طبق روایات مستفیضه، ائمه علیهم‌السلام اصحاب خود را برای استدلال، به قرآن ارجاع می‌دادند (رک: کلینی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۳۳، ح ۴؛

برقی، ۱۳۷۱، ج ۱، باب ۳۶، ص ۲۷۰، ح ۳۶۰). بدیهی است که همین ارجاع، فرع بر پذیرش قرآن به عنوان منبع استنباط احکام است. البته عده‌ای از اخباریین ظواهر قرآن را حجت نمی‌دانند و معتقدند به اینکه «انما يعرف القرآن من خوطب به»؛ یعنی قرآن را کسی می‌فهمد که مخاطب آن واقع شده است. این عبارت - که شعار اخباریین واقع شده - قسمتی از یک روایت است که در آن امام صادق علیه السلام *قتاده بن دعامة* را به دلیل تفسیر به رأی قرآن سرزنش می‌کند و در نهایت این جمله را به وی می‌فرماید (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۱۲، ح ۴۸۵). اصولی‌ها در بحث حجیت کتاب، به تفصیل پاسخ اخباری‌ها را داده‌اند (انصاری، ۱۴۲۸، ج ۱، ص ۱۳۹).

۲-۲-۲. سنت

حجیت سنت فی‌الجمله از ضروریات دین است و هم شیعه و هم سنی آن را قبول دارند؛ اما در تعیین دایره آن اختلاف نظر وجود دارد. حجیت سنت به معنای قول، فعل و تقریر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مورد قبول فریقین است. علاوه بر آن، امامیه قول و فعل و تقریر ائمه معصومین علیهم السلام را هم مانند قول و فعل و تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخشی از سنت می‌شمارند؛ نه حاکی از سنت (رک: مظفر، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۶۱). در مقابل، برخی از عامه، مانند *شاطبی*، قول و فعل و تقریر صحابه پیامبر را هم جزء سنت شمرده است (رک: جناتی، ۱۳۶۷، ص ۶).

به هر حال، آنچه از سنت در دسترس ما قرار دارد، به‌طور عمده اخباری است که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه نقل شده است. در بین این اخبار نیز خبر متواتر یا محفوظ به قرائن که علم‌آور باشد، اندک است؛ بنابراین، بخش عمده‌ای از سنت با خبر واحد نقل شده است و از این رو، اصولیین برای اثبات حجیت خبر واحد بسیار تلاش کرده‌اند.

۲-۲-۳. اجماع

اجماع در اصطلاح اصولی به معنای اتفاق نظر فقها بر یک حکم شرعی است. اهل سنت بر اساس مبانی فقهی خود، اجماع را یک دلیل مستقل فقهی تلقی می‌کنند؛ اما از نگاه امامیه، اجماع بدان جهت حجت است که کاشف از قول، فعل یا تقریر معصوم می‌باشد. بنابراین، اجماع دلیل مستقلی نیست و زیرمجموعه سنت محسوب می‌شود. علت ذکر آن در عرض کتاب و سنت، تبعیت از روش مرسوم بین اهل سنت در مباحث اصولی است. شیخ *انصاری* در این باره می‌گوید:

«فالنکته فی التعبير عن الدلیل بالاجماع - مع توقّفه علی ملاحظه انضمام مذهب الإمام علیه السلام الذی هو المدلول إلی الکاشف عنه، و تسمیة المجموع دلیلاً - هو التحفظ علی ما جرت علیه سیرة أهل الفن، من إرجاع کلّ دلیل إلی أحد الأدلّة المعروفة بین الفریقین، أعنی الكتاب و السنّة و الإجماع و العقل» (انصاری، ۱۴۲۸، ص ۱۸۸).

۲-۲-۴. عقل

ارتباط بین عقل و استنباط، صورت‌های متعددی دارد. کاربرد نخست عقل، در اثبات حجیت کتاب و سنت است. استنباط از کتاب و سنت، متوقف بر حجیت آنهاست و اثبات حجیت آنها متوقف بر اثبات توحید، نبوت، امامت،

و عصمت انبیا و ائمه است که همگی در نهایت به دلیل عقلی ختم می‌شوند. در این کاربرد، عقل نظری کاشف از حقیقت بوده و ما حاصل آن اثبات حجیت و حقانیت کتاب و سنت است.

کاربرد دیگر عقل، اثبات لزوم اطاعت از خدا و در طول آن، اطاعت از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام است که عقل عملی با استناد به «حق الطاعة» (سبحانی، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۷۹) و «اصالة الحضرة» (ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹، ص ۱۰۰) به آن حکم می‌کند.

کاربرد سوم عقل، کنترل فرایند استنباط به لحاظ انطباق با قواعد منطق است. استفاده صحیح از اشکال چهارگانه قیاس و کنترل مواد قیاس، از وظایف عقل است. عقل در این کاربرد، نقش ابزاری دارد و به‌نوعی پشتوانه استنباط است، نه منبع استنباط.

عقل در کاربرد چهارم نقش منبع استنباط دارد و هم‌عرض کتاب و سنت و اجماع محسوب می‌شود که بدین لحاظ دست‌مایه اختلاف اخباریین و اصولیین شده است. اصولیین معتقدند: اگر عقل عملی به‌صورت قطعی حکمی صادر کرد، حتماً شرع نیز بدان حکم می‌کند. از این مسئله به ملازمات عقلیه تعبیر می‌کنند و جمله معروف «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» بدان اشاره دارد. این نوع کاربرد عقل در استنباط، دو گونه است: گاهی مقدمات استنباط یا به عبارتی مواد استدلال، همگی قضایای عقلی‌اند و نتیجه یک حکم شرعی است و به آن مستقلات عقلی می‌گویند. به این مثال توجه کنید: «عقل حکم می‌کند رد امانت بما هو هو، حسن و نیکو است»؛ «هر آنچه که عقل بدان حکم می‌کند، شرع نیز بدان حکم می‌کند»؛ نتیجه آنکه «شرع حکم می‌کند رد ودیعه، حسن و نیکو (واجب) است». گاهی نیز در صغری از یک حکم شرعی کمک گرفته می‌شود؛ اما کبری همچنان یک حکم عقلی است؛ که به آن غیرمستقلات عقلیه گفته می‌شود؛ مانند این مثال: «اگر اتیان یک واجب شرعی متوقف بر مقدمه باشد، عقل به لزوم اتیان آن مقدمه حکم می‌کند (وجوب عقلی)»؛ «هر آنچه که عقل به لزوم اتیان آن حکم کند شرع نیز به لزوم اتیان آن حکم می‌کند»؛ در نتیجه، «شرع به لزوم اتیان مقدمه حکم می‌کند (وجوب شرعی)». در این مثال، وجوب شرعی مقدمه، منوط به وجوب شرعی ذی‌المقدمه است.

مستقلات عقلیه منحصر در حسن و قبح عقلی است (مظفر، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۱۳). غیرمستقلات عقلیه نیز مصادیقی چون مقدمه واجب، اجزا، اجتماع امر و نهی، دلالت نهی بر فساد و مسئله ضد دارد.

لازم به ذکر است که کاربرد عقل در استنباط فقهی به این موارد ختم نمی‌شود و مواردی چون برائت و احتیاط عقلی و تخییر - که از جمله اصول عملیه‌اند - نیز حکم عقل هستند. همچنین بنا بر انسداد باب علم در معظم احکام، هم بر مبنای کشف و هم بر مبنای حکومت، آنچه که بر حجیت مطلق ظنون دلالت می‌کند، عقل است.

نکته دیگر اینکه پذیرش یا رد قیاس فقهی، ربطی به پذیرش یا رد عقل به‌عنوان منبع چهارم ندارد. قیاس فقهی که همان تمثیل منطقی است، به لحاظ شکلی اطمینان‌آور نیست و در نهایت ظن‌آور است که در شریعت به‌شدت مورد ردع

واقع شده است. ممنوعیت استفاده از استحسان و سد ذرایع و مصالح مرسله نیز به لحاظ مواد قیاس است. عقل ابزاری استدلال به آنها را نهایتاً مفید ظن می‌داند و بی‌اعتباری ظن در استنباط احکام، به دلیل عقلی یا شرعی ثابت است.

۳-۲. مراحل استنباط حکم شرعی

با اینکه علم فقه به لحاظ کمی و کیفی از رشد مطلوبی برخوردار بوده، برخی از مباحث روش‌شناختی در آن چندان مورد توجه واقع نشده است. نوعاً اصول فقه را روش‌شناسی استنباط تلقی می‌کنند؛ در حالی که چنین نیست. نگاه به اصول فقه در سطح آموزشی، در حد آشنایی با قواعد استنباط، و در سطح اجتهاد، اتخاذ مبانی پیش از ورود به استنباط است. به عبارت دیگر، فقیه پیش از آنکه به استنباط بپردازد، باید مبانی اصولی خود را اتخاذ کند؛ برای مثال، فقیه باید تعیین کند که قائل به انفتاح باب علم است یا انسداد آن. هر یک از این دو مبنا لوازمی دارد که در دایره منابع استنباط تأثیرگذار است. اتخاذ مبانی رجالی پیش از استنباط نیز درست به همین دلیل جزء مقدمات اجتهاد شمرده شده است. از همین رو، اصول فقه را می‌توان بخشی از روش‌شناسی فقه تلقی کرد؛ نه همه آن.

همچنین روش تحقیق در فقه نیز در یک چهارچوب مدون و مستقل به متعلمان آموزش داده نمی‌شود و آنها مجبورند در خلال مباحث فقهی که توسط استاد ارائه می‌شود، به صورت غیر مستقیم به روش ورود و خروج استاد به مباحث توجه کرده، از آن روش تقلید کنند. البته شیوه اساتید در استنباط احکام از منابع، متفاوت است: برخی استدلال را با کتاب و سنت آغاز می‌کنند و برخی با اجماع؛ برخی به اقوال عامه نیز می‌پردازند و برخی به آن توجه نمی‌کنند؛ برخی بیشتر به تحلیل مسائل در قالب مباحث اصولی علاقه دارند و برخی به روایات بیشتر بها می‌دهند. در آثار مکتوب نیز در زمینه روش تحقیق در فقه، آثار چندانی به چشم نمی‌خورد. تنها اثری که در این زمینه مشاهده شد، رساله‌ای از محقق ثانی است با عنوان *طریق استنباط الاحکام* که در پاسخ به سؤال دو تن از شاگردانش درباره کیفیت استنباط حکم در مسائل مستحدثه نوشته شده است. وی در مورد روش پیشنهادی خود، مرتب از واژه «مشافهه» استفاده می‌کند؛ یعنی این روش در کتاب‌ها نگاشته نشده و ما به صورت شفاهی از اساتید شنیده‌ایم. وی با محور قرار دادن کتب اربعه، راه ورود به هر یک را به اختصار توضیح می‌دهد. البته گاهی سررشته بحث به همان مباحث اصولی منحرف می‌شود و از روش تحقیق جدا می‌گردد (محقق ثانی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۴۰).

در ادامه، مراحل استنباط حکم شرعی (روش تحقیق در علم فقه) را به اجمال بررسی می‌کنیم.

۱-۳-۲. طرح مسئله و موضوع شناسی

نخستین گام در فرایند تحقیق، طرح مسئله است. طرح مسئله، حتی در روش استنباط «عنوان محور» نیز گام نخست است؛ یعنی فقیه در هر باب فقهی، مسائل را یک به یک مطرح و حکم فقهی آن را استنباط می‌کند.

در فرایند استنباط، فقیه به دنبال کشف حکم شرعی یک موضوع است. بنابراین، در مرحله طرح مسئله جنبه‌ای از

یک موضوع مطرح می‌شود تا حکم شرعی آن مشخص گردد. در این مرحله، توجه به موضوع‌شناسی و تفکیک مسائل تطبیقی از مسائل اجتهادی، بسیار مهم است. درست است که تعیین موضوع از وظایف مجتهد نیست، اما شناخت موضوع فرق می‌کند و لازم است هنگام استنباط، موضوعی که قرار است حکمش استنباط شود، به دقت بررسی گردد. موضوعی که فقیه می‌خواهد حکم آن را استنباط کند، گاهی خود یک موضوع شرعی است؛ مانند نماز، روزه، خمس و امثال آن؛ گاهی نیز یک موضوع عرفی است؛ مثل خمر، غنا، نفقه، نکاح و امثال آن. در صورت نخست، خود فقیه باید ماهیت موضوع را تعیین کند؛ چون شارع مخترع آن بوده و بهترین متخصص برای کشف مراد شارع، فقیه است.

در موضوعات عرفی، فقیه متصدی تعیین و تبیین موضوع نیست؛ یعنی فقیه فقط حکم را برای موضوع به صورت قضیه حقیقیه بیان می‌کند و تطبیق قضیه حقیقیه به مصداق خارجی به عهده مکلف است؛ اما در مواردی شناخت موضوع در صدور فتوا بسیار اثرگذار است. برای مثال، در بحث «مناسبات حکم و موضوع»، شناخت موضوع می‌تواند تعیین‌کننده حکم باشد. در آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ اُمَّهَاتُكُمْ» (النساء: ۲۳) تصریح نشده است که آنچه حرام شده، گفت و گوی با مادران است یا نگاه کردن به آنها یا ازدواج با آنها؛ اما مناسبات حکم و موضوع اقتضا می‌کند که منظور ازدواج باشد (صنقور، ۱۴۲۸، ج ۲، ص ۵۳۰). در موارد الغای خصوصیت و تنقیح مناط - که حکم به سایر موضوعات تعمیم می‌یابد - نیز چنین است؛ یعنی فقیه با بررسی موضوع کشف می‌کند که این موضوع به مناط و ملاکی محکوم به فلان حکم شده است و لذا می‌توان آن مناط را ملاک تعمیم حکم قرار داد (صدر، ۱۴۱۸، ق، ج ۱، ص ۲۵۷). در این موارد، فقیه باید شناخت دقیقی از موضوع داشته باشد تا بتواند الغای خصوصیت یا تنقیح مناط کند. در بحث حرمت ربای معاملی نیز چنین مسئله‌ای مطرح است. برخی معتقدند که ربای معاملی، در قالب بیع حرام است؛ اما در قالب مصالحه و سایر معاملات اشکال ندارد (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۷، ص ۳۰۰). این مسئله می‌تواند ناشی از عدم احاطه کافی بر موضوع و مفاسد ناشی از ربای معاملی باشد؛ همچنان که مشهور، حیل ربا را به‌عنوان راهی مشروع برای تخلص از ربا پذیرفته‌اند، اما امام خمینی با استناد به دیدگاه اقتصاددانان و اشاره به مفاسد اقتصادی ربا، و به عبارتی با تکیه بر موضوع‌شناسی قوی‌تر، نظر مشهور را رد می‌کند (موسوی خمینی، بی تا، ص ۵۴۰).

بدون تردید، فهم صحیح موضوع می‌تواند در کاهش اختلاف دیدگاه فقهی نقش مؤثری داشته باشد. برخی از اختلاف دیدگاه‌های فقهی در بین فقها، ناشی از همین مسئله است. شهید مطهری در قالب مثال، به نجاست الکل صنعتی اشاره می‌کند و با ظرافت تمام، اهمیت موضوع‌شناسی در فقه را گوشزد می‌نماید. وی می‌گوید:

حکم اسلام این است که خوردن هر مایع مست‌کننده‌ای حرام است و اکثر معتقدند که نجس هم هست. حال، فلان مجتهد فتوا می‌دهد که هر مایع مست‌کننده‌ای خوردنش حرام است و نجس هم هست. آیا الکل صنعتی، مایع قابل شرب و مست‌کننده هست یا نیست؟ تشخیص این با فقیه نیست؛ با دیگران است. اینجا اگر می‌بینید فتواها مختلف است، در واقع مختلف نیست. مجتهدی که گزارش‌های رسیده به او این است که الکل صنعتی با الکل غیرصنعتی هیچ فرق نمی‌کند،

خصوصیاتش همان است، عین هم‌اند، گفته: نجس و حرام است. آن دیگری که به او گزارش رسیده که این یک چیز دیگر و موضوع دیگری است، قابل شرب و مست‌کننده نیست، چیز دیگری گفته. به هر حال، اینها به مجتهد مربوط نیست؛ وظیفه متخصصین است. در هر صورت، اگر نقصی باشد، نقص در کار اسلام نیست؛ در کار مجتهدین است؛ و الا کار بسیار ساده‌ای است: عده‌ای باشند که [مجتهدین در این‌گونه موارد] از آن عده تحقیق کنند (مطهری، بی تا، ج ۲۱، ص ۳۲۰ و ۳۲۱).

مثال گویای دیگر در این مجال، ذبح با چاقوی استیل است؛ در بحث شرایط ذبح حیوان، برخی از فقها قائل به لزوم ذبح حیوان با آهن‌اند. در بین این گروه، صحت ذبح با چاقوی استیل محل اختلاف است: برخی استیل را نوعی آهن مرغوب دانسته و حکم به صحت ذبح با استیل نموده‌اند (فاضل لنگرانی، ۱۴۲۶ ق، ص ۴۷۰)؛ برخی دیگر با استناد به شهادت اهل خبره، استیل را آهن نمی‌دانند و به تبع، ذبح با آن را نیز صحیح نمی‌دانند (فیاض کابلی، ۱۴۲۶ ق، ص ۶۱۰).

اختلاف دیدگاه‌ها در بحث کاهش ارزش پول نیز تا حدود زیادی به موضوع‌شناسی و شناخت ماهیت پول برمی‌گردد؛ برخی پول را مثلی می‌دانند و طبق قاعده در اموال مثلی، ادای دین باید «مثلاً بمثل» باشد؛ برخی دیگر معتقدند که خاصیت پول حفظ ارزش است و قدرت خرید، فلسفه وجودی پول می‌باشد؛ لذا جبران کاهش ارزش پول در دین، ضروری است (یوسفی، ۱۳۸۱، ج ۳۰، ص ۱۴۷، ج ۳۱، ص ۵۹ و ۶۲).

همه این مثال‌ها حکایت از اهمیت موضوع‌شناسی دارد و لازم است که فقیه پیش از صدور فتوا کاملاً جوانب موضوع را بررسی کرده، و آن گاه اقدام به صدور فتوا کند.

۲-۳-۲. مراجعه به منابع استنباط و فحص از دلیل خاص اجتهادی

در این مرحله لازم است فقیه به منابع استنباط رجوع کند و به دنبال دلیل و اماره‌ای باشد که بالخصوص حکم مسئله را بیان نموده باشد.

دستیابی به ادله اجتهادی در مسائل فقهی، با رجوع به منابع استنباط صورت می‌پذیرد؛ اما با توجه به گستردگی منابع استنباط، ممکن است جست‌وجو برای یافتن دلیل خاص نیازمند صرف وقت فراوانی باشد. در صورتی که مسئله مورد پژوهش مستحدثه نباشد، یک راه میان‌بر آن است که فقیه با مراجعه به آن مسئله در کتب فقهی، تا حدودی با ادله‌ای که بر حکم آن اقامه شده آشنایی کسب کند؛ سپس با بررسی آن ادله در کنار رجوع به مواضعی که احتمال وجود دلیل خاص را می‌دهد، استنباط را کامل نماید؛ مثلاً کسی که می‌خواهد درباره حیل ربا تحقیق کند، باید به کتاب *البیع*، بحث بیع همجنس به همجنس مراجعه کند. به این وسیله، فقیه حداقل مطمئن می‌شود که هیچ یک از ادله احتمالی از دید او نیفتاده است. همچنین رجوع به اقوال فقها در این مرحله می‌تواند در شناختن موضوع مؤثر باشد و از تحقیقات سایر فقها در این زمینه نیز بهره‌مند گردد. در مسائل مستحدثه لازم است محقق دقت بیشتری به خرج دهد و در بخش‌هایی به دنبال دلیل باشد که احتمال وجود مطالب مرتبط را می‌دهد.

منابع استنباط، همان ادلهٔ اربعه‌اند. اگرچه در علم اصول در مورد ترتیب رجوع به این منابع سخنی به میان نیامده است، اما می‌توان بر اساس مبانی تا حدودی بین این منابع رتبه‌بندی نمود. مثلاً می‌توان از جهتی دلیل عقلی را مقدم بر سه منبع دیگر دانست؛ چون کشف حکم شرعی از دلیل عقلی، مفید قطع است؛ بنابراین لازم است پیش از مراجعه به سایر ادله، وضعیت دلیل عقلی مشخص گردد تا در صورت وجود ادلهٔ ظنی به دست آمده از سایر منابع، که مخالف دلیل عقلی‌اند، توجیه شوند. همچنین تمسک به اجماع باید به مرحلهٔ آخر سپرده شود؛ چون اجماع مدرکی یا محتمل‌المدرک، حجیت ندارد و مراجعه به کتاب و سنت و بررسی دلیل عقلی می‌تواند وجود مدرک قطعی یا احتمالی اجماع را تعیین کند. اما در مورد ترتیب بین کتاب و سنت، قضاوت کردن اندکی مشکل است. البته در غالب موارد، استنباط کتاب را بر سنت مقدم می‌دارند. شاید این تقدم به لحاظ بلندی مرتبه و جایگاه معنوی قرآن باشد؛ و گرنه به لحاظ استدلالی چنین ترتیبی وجود ندارد؛ از همین رو، تخصیص قرآن به خبر واحد معتبر نیز پذیرفته شده است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۳۵).

اما در مقام عمل و بررسی روش استدلالی فقها، مطلب به گونه‌ای دیگر است. فقها نه تنها دلیلی عقلی را بر سایر ادله مقدم نکرده‌اند، بلکه اساساً اقبال چندانی به دلیل عقلی ندارند. همچنین موارد فراوانی یافت می‌شود که فقیه اجماع را بر سایر ادله، یا سنت را بر کتاب مقدم داشته است. عبارت «بعد الاجماع» که در کتب فقهی بسیار دیده می‌شود، حاکی از آن است که نگارنده پیش از سایر ادله، اجماع را بررسی کرده است. البته شاید در توجیه این روش بتوان گفت که این دسته از فقها پیش از آنکه به بررسی ادله بپردازند، به اقوال فقها نگریسته‌اند تا از ادلهٔ اقامه‌شده در بحث آگاه شوند و مطلبی قابل استناد از ایشان فوت نشود؛ و در این میان، چون به اجماع پی می‌برند، پیش از ورود به بحث، از وجود آن خبر می‌دهند و هدفشان از نقل اجماع در این مرحله، فقط تصویر حکم مسئله در نزد پیشینیان بوده است.

۳-۲. مراجعه به عمومات و اطلاقات و عناوین فقهی، در صورت فقدان دلیل خاص اجتهادی

با توجه به مبانی اصولی و تقدم دلیل خاص بر عموم و اطلاقات کتاب و سنت، تمسک به عمومات و اطلاقات در صورتی جایز است که مخصصی در میان نباشد، به همین دلیل گفته شده است تمسک به عمومات و اطلاقات، متوقف بر فحص از دلیل مخصص و مقید است. برای مثال، اگر فقیه بخواهد حکم بیع کالی به کالی را استنباط کند، نمی‌تواند ابتدا به «أحل الله البيع» (البته اگر در مقام بیان باشد) یا «أوفوا بالعقود» تمسک کند؛ بلکه باید ابتدا به دنبال دلیل خاص از کتاب و سنت باشد یا به تحصیل اجماع همت گمارد. البته دلیل خاص ممکن است موافق با دلیل عام باشد که در این صورت، تمسک به دلیل عام باعث قوت استدلال می‌گردد؛ چنان که صحت بیع دین، هم به دلیل خاص متکی است و هم به عمومات؛ اما ممکن است دلیل خاص مخالف عمومات و اطلاقات باشد که در این صورت، دلیل خاص به دلیل اظهر بودن یا قرینه بودن، بر دلیل عام مقدم می‌شود. حتی اجماع نیز بر عمومات و اطلاقات مقدم است و به منزلهٔ دلیل خاص محسوب می‌شود. برای مثال، منجز بودن عقد، شرط صحت آن است و

دلیل اصلی آن نیز اجماع می‌باشد (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۱۷۰). با اینکه عموم «وفوا بالعقود» منقضی صحت عقد معلق است، اما دلیل اجماع بر آن مقدم است. از همین رو، تمسک به عمومات و اطلاقات کتاب و سنت، به این مرحله (یعنی بعد از اجماع) واگذار گردید.

علاوه بر عمومات و اطلاقات کتاب و سنت، اطلاق معاهد اجماع نیز می‌تواند برای تعیین حکم مسئله مورد تمسک واقع شود؛ مثلاً شیخ/انصاری دربارهٔ اینکه آیا تصرفات مسقط خیار حیوان باعث سقوط خیار غبن نیز می‌شود یا نه می‌گوید: «یدلّ علیه ... إطلاقُ بعضِ معاهد الإجماع بأنَّ تصرّف ذی الخیار فیما انتقل إليه إجازةً» (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۸۵)؛ یعنی اجماع فقها بر اینکه تصرف صاحب خیار در آنچه که به وی منتقل شده است، اجازهٔ معامله محسوب می‌شود، مطلق است؛ و چون بین خیارهای تفصیل داده نشده، لذا شامل خیار غبن هم می‌شود.

در مسائل مستحدثه، مثل بیمه، پیوند اعضا و کارمزد بانکی، و همچنین مسائل بسیار جزئی، مثل ماضویت صیغهٔ معاملات، وجوب نفقه بر تحصیل فرزندان و امثال این موارد، که نصی بر آنها نیست - اگر راهی برای دلیل عقلی نباشد - رجوع به اطلاقات و عمومات، تنها راه ممکن برای دستیابی به حکم شرعی است.

در مقام استنباط نباید از انطباق عناوین فقهی بر مسئله مورد پژوهش غفلت کرد؛ چه بسا موضوعی به صراحت در منابع استنباط ذکر نشده باشد، اما تحت عنوانی از عناوین فقهی جای گیرد. برای مثال، در بسیاری از کتب فقهی متأخر، استعمال دخانیات (شرب تنن) را مثالی برای برائت در شبههٔ حکمیه ذکر می‌کنند و حتی بسیاری به عدم حرمت استعمال آن فتوا داده‌اند؛ اما بعد از آنکه بر اساس تحقیقات، ضرری بودن آن اثبات شد، برخی از فقهایی معاصر از جهت ضرری که بر آن مترتب می‌شود، فتوا به حرمت آن دادند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۹ق، ص ۱۴۹). همچنین حرمت یا حلیت بازی بیلیارد بدون شرط برد و باخت، منوط به صدق آلت قمار بر آن است؛ یعنی اگر عرفاً وسیله و ابزار قمار بر آن صدق کرد، بازی با آن حرام است؛ در غیر این صورت، بازی با آن بدون شرط مزبور جایز می‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۱۵۸). کشف انطباق عناوین فقهی بر موضوعات مستحدثه، گاهی با مشکل مواجه می‌شود؛ مثلاً مسئلهٔ صحت معامله در شبکه‌های هرمی یا پورسانت توزیع کالا، از موارد مشکل انطباق عنوان فقهی بر موضوع خارجی است.

۴-۳-۲. مراجعه به اصول عملیه در صورت فقدان دلیل اجتهادی

اگر بعد از تحقیق و بررسی در مسئله‌ای به دلیل اجتهادی دست نیافتیم، نوبت به دلیل فقاهتی یا اصول عملیه می‌رسد. در اصول فقه از چهار اصل عملی نام برده شده است؛ اما فقیه باید توجه داشته باشد که این چهار اصل به دلیل اهمیتی و گستردگی دایرهٔ شمول نسبت به تمامی ابواب فقه در اصول بحث شده‌اند؛ و گرنه برخی از ابواب فقهی، اصل عملی مختص به خود را دارند که باید بدان توجه داشت (مظفر، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۲۷۰)؛ مثلاً اصالة الطهارة، اصالة الحل، اصل عدم تذکیه، اصالة الفساد در معاملات، اصالة الصحة فی فعل المسلم، و حتی قاعدة فراغ

و تجاوز، اصل عملی‌اند (حسینی شاهرودی، ۱۴۰۸، ص ۲۱). بنابراین، در مقام رجوع به اصول عملیه باید علاوه بر اصول چهارگانه، به اصول اختصاصی ابواب فقهی نیز توجه شود.

۳. آسیب‌شناسی روش استنباط احکام فقهی

آسیب‌شناسی روش استنباط فقهی، خود مجالی مستقل می‌طلبد؛ اما برای متمیم بحث در این تحقیق، به صورت فهرستوار به آسیب‌هایی که مرحوم وحید بهبهانی مطرح کرده است، اشاره می‌کنیم. وی در بحث شرایط اجتهاد، شرطی را تحت عنوان «القوة القدسیة و الملكة القویة» مطرح می‌نماید و ذیل آن ده آسیب را به سالکان طریق اجتهاد گوشزد می‌کند. در پایان نیز تحت عنوان خاتمه، دو آسیب دیگر را مطرح می‌نماید. این ده آسیب عبارت‌اند از: بدسلیقگی؛ علاقه وافر به بحث و مجادله لجاجت و اصرار بیجا بر یک نظر؛ استبداد به رأی؛ داشتن ذهن بیش از حد نقاد؛ کُند ذهن بودن؛ سپری کردن زمان زیاد در کلام و ریاضی و امثال آن؛ توجیه و تأویل بیش از حد آیه؛ جرئت بیش از حد بر فتوا؛ و احتیاط بیش از حد. دو خطر نیز مجتهد را تهدید می‌کند که عبارت‌اند از: غفلت از قرائن حدیث به دلیل اتکا به اجتهاد؛ و صرف وقت بیش از حد لازم برای کسب علوم مقدماتی (وحید بهبهانی، ۱۴۱۵، ص ۳۳۷-۳۴۱ و ص ۳۴۳).

نتیجه‌گیری

روش به کار رفته در استنباط احکام شرعی را روش اجتهادی و متصدی استنباط را مجتهد می‌نامند. اجتهاد و استنباط از علوم مهارتی است و دانش‌پژوه بعد از فراگیری دانش‌های مقدماتی به تدریج واجد قوه استنباط می‌شود و با تمرین به تدریج آن را قوی‌تر می‌کند. علم اصول، رجال، ادبیات عرب، و منطق مقدمات اصلی استنباط هستند، و از تفسیر و علم کلام و درایه نیز به‌عنوان مقدمات استنباط نام برده شده است. در کنار فراگیری مقدمات، آشنایی با منابع استنباط نیز می‌تواند شکل‌گیری قوه استنباط را تسهیل کند؛ این منابع عبارتند از کتاب و سنت و عقل و اجماع. فرایند استنباط با طرح مسئله آغاز می‌شود و سپس موضوع شناسی صورت می‌گیرد. موضوع شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و بخش قابل توجهی از اختلافات فقهی ناشی از ضعف موضوع شناسی است. سپس به منابع استنباط مراجعه می‌شود. دانش‌پژوه در این مرحله باید به دنبال دلیل خاص باشد؛ ممکن است موضوعی که به دنبال حکم آن است، در منابع استنباط عیناً ذکر شده و حکم آن نیز بیان شده باشد. پس از دستیابی به چنین دلیلی برای استفاده از آن کافی است اعتبار آن را به لحاظ سندی و دلالتی اثبات شود. اگر موضوع مورد بررسی دلیل خاص نداشت، باید در پی عموماً و اطلاعات قابل انطباق بر آن بود. و اگر عموم یا اطلاقی یافت نشد، نوبت به اصول عملیه می‌رسد. لازم به یادآوری است که فرایند استنباط آسیب‌هایی دارد که نباید مورد غفلت قرار گیرد. دانش‌پژوه بعد از کسب مهارت در استنباط به درجه اجتهاد متجزی نایل می‌شود و سپس با تمرین بیشتر و افزایش مهارت استنباط به اجتهاد مطلق دست می‌یابد؛ اجتهاد متجزی مربوط به برخی از ابواب فقهی است و اجتهاد مطلق قدرت استنباط در تمامی ابواب فقه است.

منابع

- موسوی خمینی، روح الله، ۱۴۱۰ق، الرسائل، قم، مؤسسه اسماعیلیان.
- _____، بی تا، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- انصاری، شیخ مرتضی، ۱۴۱۵ق، المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیث)، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- _____، ۱۴۲۸ق، فرائد الأصول، چ نهم، قم، مجمع الفکر.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۴۰۹ق، کفایة الأصول، قم، مؤسسه آل البیت.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۱ق، المحاسن (للبرقی)، چ دوم، قم، دار الکتب الإسلامیه.
- شاهرودی، سید محمود هاشمی، ۱۴۲۳ق، موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البیت، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت.
- جناتی، ابراهیم، ۱۳۶۷، «سنت دومین منبع اجتهاد»، کیهان اندیشه، ش ۱۷، ص ۲-۲۶.
- حسینی، سید حمید رضا، علی پور و همکاران، ۱۳۸۶، «روش شناسی اجتهاد و اعتبار سنجی معرفتی آن»، روش شناسی علوم انسانی، دوره ۱۳، ش ۵۰، ص ۹-۴۲.
- حسینی شاهرودی، محمود، ۱۴۰۸ق، قاعدة الفراغ و التجاوز، قم، دفتر معظم له.
- خویی، سید ابو القاسم موسوی، ۱۴۱۸ق، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، قم، بی تا،
- زمخشیری، محمود، ۱۴۰۷ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، چ سوم، بیروت، دار الکتب العربی.
- سیحانی، جعفر، ۱۴۱۲ق، الالهیات، چ سوم، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه.
- سبزواری، سید عبد الأعلى، ۱۴۱۳ق، مهذب الأحکام، چ چهارم، قم، مؤسسه المنار،
- شهبید ثانی، زین الدین بن علی، ۱۴۱۰ق، الروضة البهیة فی شرح اللمعة المشقیة (ط - الحدیث)، قم، کتابفروشی داوری.
- _____، ۱۴۲۱ق، رسائل الشهبید الثانی (ط - الحدیث)، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- صدر، محمد باقر، ۱۴۱۸ق، دروس فی علم الأصول، چ پنجم، قم، انتشارات اسلامی.
- صنقور، محمد، ۱۴۲۸ق، المعجم الأصولی، قم، چ دوم، منشورات الطیار.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، ۱۴۰۴ق، مبادئ الوصول إلى علم الأصول، قم، المطبعة العلمیه.
- علی پور، مهدی، ۱۳۸۵، «خباری گری به مثابه روش اجتهادی (نگاهی به یک پارادکس نما)»، پژوهش و حوزه، ش ۲۷ و ۲۸، ص ۱۸۶-۲۱۶
- فاضل لنکرانی، محمد، ۱۴۲۶ق، رساله توضیح المسائل، چ صد و چهاردهم، قم، بی تا.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، ۱۴۱۶ق، کشف اللثام و الإیهام عن قواعد الأحکام، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- فیاض کابلی، محمد اسحاق، ۱۴۲۶ق، رساله توضیح المسائل، قم، مجلسی.
- کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، الکافی (ط - الإسلامیه)، چ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- مبلغی، احمد، ۱۳۷۸، «پیش نیازهای اجتهاد از نگاه امام خمینی»، فقه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ش ۲۱ و ۲۲، ص ۱۱۴-۱۵۹.
- محقق ثانی، علی بن حسین، ۱۴۰۹ق، رسائل المحقق الکرکی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی و دفتر نشر اسلامی.
- مطهری، شهید مرتضی، بی تا، فقه و حقوق (مجموعه آثار)، قم، بی تا.
- مظفر، محمد رضا، ۱۳۷۵ش، اصول الفقه، چ پنجم، قم، اسماعیلیان.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۴۲۷ق، است فتاوات جدید، چ دوم، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب.
- _____، ۱۴۲۷ق، دائرة المعارف فقه مقارن، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب.
- ملکی اصفهانی، مجتبی، ۱۳۷۹ش، فرهنگ اصطلاحات اصول، قم، نشر عالمه.
- نائینی، محمد حسین، ۱۳۵۲ش، أجدود التقریبات، قم، مطبعة العرفان.
- وحید بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، ۱۴۱۵ق، الفوائد الحائریة، قم، مجمع الفکر الإسلامی.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود، درس خارج فقه، ۱۳۹۳/۱۳۰، ج ۴۰، <http://www.hashemishahroudi.org>
- یوسفی، احمد علی، ۱۳۸۱، «بررسی فقهی نظریه های جبران کاهش ارزش پول»، فقه اهل بیت، ش ۳۰، ص ۱۴۴-۱۹۵. ش ۳۱، ص ۵۹-۱۳۸.